

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری:

با وجود عموماتی که در مساله وارد شده، دیگر مجالی برای «اصاله عدم التذکيه» نیست؛ بر فرض پذیرش عمومات، تذکيه سه اثر دارد. ملاحظه فرمودید که با وجود عموماتی که ما در بحث «تذکيه» داریم و از این عمومات استفاده می‌شود که هر حیوانی قابلیت تذکيه را دارد «الا ما خرج بالدلیل» پس با وجود این عمومات، دیگر مجالی برای «اصالة عدم التذکيه» نیست، یعنی اگر «اصالة عدم التذکيه» را هم جاری بدانیم و اگر ارکان استصحاب در این «اصل عدم التذکيه» کامل باشد؛

اما این اصل، محکوم این عموماتی است که در مسئله وارد شده و از این عمومات استفاده می‌کنیم که هر حیوانی قابلیت برای تذکيه را دارد.

بررسی اثر جاری بر «اصالة عدم التذکيه» بر فرض جریان آن؛

1. مشهور: تذکيه، سبب است 2. امام خمینی(ره): عدم تذکيه، سبب است. حالا با قطع نظر از این مطلب یعنی با قطع نظر از عمومات؛ اگر ما فرض کنیم که «اصالة عدم التذکيه» جاری هست، یک بحثی که بین محققین واقع شده این است که چه اثری بر «اصالة عدم التذکيه» جاری و مترتب است؟ اگر ما عمومات را بپذیریم نتیجه‌ی پذیرش عمومات این است که هر حیوانی که «تذکيه» بشود «حلیت لحم، طهارت و جواز الصلاة فيه»، این سه اثر از آثار «تذکيه» است.

بنابراین که ما عمومات را بپذیریم این سه اثر از آثار «تذکيه» است، یکی حلیت لحم، دوم: طهارت جسم و سوم: صحت نماز در آن جلد است؛ البته اینجا یک اختلافی هست که: مشهور همین مطلب را قائلند یعنی مشهور قائلند به اینکه خود «تذکيه» سبب برای طهارت است، سبب است برای حلیت أكل، سبب است برای جواز الصلاة.

اما در مقابل مشهور، امام خمینی(ره): در کتاب «الطهارة» این مطلب را دارند که می‌فرمایند: «ليس التذکيه سبباً للطهارة و الحلیة و جواز الصلاة»؛ ایشان «تذکيه» را سبب برای طهارت نمی‌دانند و سبب برای حلیت و جواز صلاة نمی‌دانند «بل عدم التذکيه المساوی لكون الحيوان ميتة» بلکه «عدم تذکيه» که مساوی با این است که حیوان ميتة باشد «سبباً لمقابلاتها» سبب این است که مقابل این عناوین یعنی مقابل حلیت أكل که حرمت أكل است و مقابل طهارت که نجاست است و مقابل جواز الصلاة که عدم جواز الصلاة است و می‌فرمایند: «عدم تذکيه»، این سبب است، اگر یک حیوانی مذکّی نشد این ميتة می‌شود، اگر یک حیوانی غیر مذکّی بود نجس است و حرمت الأكل دارد و بین این دو مطلب فرق است؛ یعنی بین اینکه بگوئیم موضوع برای حلیت موضوع برای طهارت، موضوع برای جواز صلاة تذکيه است، باید تذکيه را احراز کنیم و باید احراز کنیم که این حیوان مذکّی شده، آن وقت این احکام برایش مترتب باشد و بین اینکه بگوئیم نه!

آن چیزی که سبب برای حرمت اكل است، «عدم تذکيه» است، «عدم تذکيه» را ما در اینجا اگر احراز کردیم و دلیلی بر «عدم تذکيه» داشتیم آن وقت می‌گوئیم حیوان مذکی نیست بلکه حیوان میتة است. باز به بیان دیگر طبق بیان شریف ایشان که هم در استصحاب این را مطرح کردند، چون در «رساله ی استصحاب» دارند و به قلم شریف خودشان نوشتند، آنجا در صفحه‌ی 109 این مطلب را دارند؛ این بحث «اصالة عدم التذکيه» را در کتاب «الطهارة» که امام خمینی (ره) طهارت را هم از اول تا آخر نوشتند، الا یک بخش از آن که آن یک بخش را مرحوم والد ما رضوان الله علیه نوشتند که یک جلد از این چهار جلد کتاب «الطهارة» ی امام خمینی (ره) تقریراتی است که به قلم مرحوم والد ماست و سه جلد دیگرش به قلم شریف امام (ره) است.

در جلد چهارم کتاب «الطهارة» صفحه 231 به بعد بحث مفصل «اصالة عدم التذکيه» را مطرح کردند. امام (ره) در «رساله ی استصحاب» می‌فرمایند: آنچه که ما از ادله استفاده می‌کنیم همین است که تذکيه موضوع برای حلیت و طهارت نیست؛ بلکه «عدم تذکيه» سبب است برای حرمت و نجاست. در همان کتاب «الطهارة» هم می‌فرمایند: مستفاد از روایات و از ادله‌ای که وارد شده این معناست.

محقق روحانی (ره): معنای عرفی و شرعی تذکيه همان طهارت است

حالا روی همان مبنای مشهور ما در اینجا پیش می‌آئیم که مشهور می‌گویند تذکيه خودش موضوعیت دارد. اگر یک حیوانی مذکی شد اینجا این موضوع است برای احکام از قبیل (حلیت، طهارت و جواز الصلاة). باز در اینجا هم داخل پرانتز یک مطلبی را عرض کنیم؛ کلامی را صاحب کتاب «منتقى الاصول» رضوان الله علیه دارد ایشان می‌فرماید اینکه بیایم تعبیر کنیم «تذکيه» موضوع برای طهارت است یک تعبیر غلط و مسامحی است بلکه خود «تذکيه» به معنای طهارت است؛ می‌فرماید «تذکيه» معنای عرفی اش همان نظافت و طهارت است و در معنای شرعی هم همان معنا را داراست و عدول به معنای دیگری نکرده، لذا نمی‌توانیم بگوئیم حیوان اول «تذکيه» می‌شود و بعد از «تذکيه» این احکام را شارع بر او بار می‌کند؛ اصلاً «تذکيه» یعنی طهارت. توجیه محقق روحانی (ره) در دفع اشکال وارده در مقام: معنای عرفی و شرعی تذکيه همان طهارت است

بعد با یک اشکالی مواجه می‌شوند و آن این است که ما در فقه‌مان می‌گوئیم:

در بعضی موارد وقتی «تذکيه» آمد هم حلیت اكل می‌آید و هم طهارت می‌آید. می‌گوئیم اگر غنم را «تذکيه» کردند هم اكل آن حلال است و هم پوستش پاک است. در بعضی از موارد، «تذکيه» را فقط سبب برای طهارت قرار می‌دهند مثل سباع و درنده‌گان، در درنده‌گان اگر «تذکيه» شد اكل لحم آن حلال نیست اما پوست آن بعد از «تذکيه» طاهر است. در بعضی از موارد، «تذکيه» عکس مورد دوم است، یعنی فقط موجب حلیت اكل است مثل سمک در دریا؛ اگر سمک در دریا بمیرد اكل آن حرام است اما نجس نیست و عنوان میتة را ندارد.

طهارت سمک ارتباط و توقفی بر «تذکيه» ندارد، سمک «طاهرٌ مطلقاً»، چه «تذکيه» بشود و چه «تذکيه» نشود، اما همین سمک اگر می‌خواهد حلیت اكل پیدا کند متوقف بر «تذکيه» است. آن وقت مواجه می‌شوند با اینکه وقتی ما در فقه می‌بینیم که «تذکيه» «قد يكون سبباً للحلیة و الطهارة معاً و قد يكون سبباً للحلیة فقط دون الطهارة» مثل سمک «و قد يكون سبباً للطهارة دون الحلیة» مثل سباع. مناقشه وارده بر نظر محقق روحانی (ره): توجیه محقق روحانی (ره) عین تکلف محض بوده و غیر قابل قبول است اینجا بعد به ایشان می‌گوئیم وقتی «تذکيه» فقط به معنای طهارت است با این موارد ثلاثه چکار می‌کنید؟

یک توجیهی می‌کنند که به نظر ما عین تکلف است و با یک تکلفی ایشان می‌خواهند این مسئله را حل کنند این را خودتان مراجعه بفرمایید، به نظر ما تکلف محض است و قابل قبول نیست؛

نظر مختار: تذکيه فقط معنای شرعی دارد یعنی مسبب، یا «طهارت و حلیت» است و یا فقط «حلیت» و یا فقط «طهارت» است. «تذکيه» یک معنای شرعی ای دارد و ما نمی‌توانیم برای «تذکيه» یک معنای عرفی بکنیم و بگوئیم «تذکيه» یعنی همان طهارت است، نه؛ «تذکيه» یا همین افعال خمس است یا مسبب از این افعال خمس است. اما یک معنای شرعی دارد، گاهی مسبب، طهارت و حلیت است و گاهی هم مسبب فقط حلیت است و گاهی مسبب فقط طهارت است.

بررسی مبنای مشهور: با قطع نظر از عمومات و فرض جریان اصالة عدم التذکيه؛ چه آثاری بر این قاعده مترتب است؟ حالا این «تذکيه» که یک معنای شرعی است؛ خوب دقت کنید ما روی مبنای مشهور داریم پیش می‌آئیم، که می‌گوئیم «تذکيه» موضوع است برای یک احکام و همچنین این حرف که «تذکيه» یعنی طهارت این را هم قبول نداریم بلکه «تذکيه» موضوع برای احکامی است. حالا اگر آمديم قطع نظر کردیم از عمومات وارده‌ی در مسئله و گفتیم «اصالة عدم التذکيه» جریان دارد. بحثی که در کلمات واقع شده این است که چه آثاری در این «اصالة عدم التذکيه» مترتب می‌شود؟ آری فقط حرمت الأكل و عدم جواز الصلاة برایش بار می‌شود؟ یعنی بگوئیم وقتی «عدم تذکيه» را استصحاب کردیم، أكل این حیوان حرام است، نماز خواندن با پوست آن هم درست نیست، چون نماز نباید در پوست حیوان غیر مأکول اللحم باشد، یا علاوه بر اینها نجاست هم مطرح است؟ این اختلاف در اینجا وجود دارد. آیا آثار سه گانه (حلیت اكل، طهارت و جواز الصلاة) بر «مذکی بودن» حیوان متفرع است یا بر «غیر مذکی بودن» آن؟

1. امام خمینی (ره): حیوان به نحو سالبه‌ی محصله، غیر مذکی است. 2. محقق انصاری و محقق همدانی (ره): حیوان به نحو سالبه‌ی معدولة المحمول، غیر مذکی است. و باز قبل از اینکه نتیجه و تحقیق در این اختلاف را هم عرض کنیم شما وقتی به کلمات شیخ انصاری و به کلمات مرحوم محقق همدانی در کتاب «مصباح الفقيه» مراجعه می‌فرمایید، یک بحثی هم در کلمات آقایان وجود دارد که: آیا این احکام یعنی حلیت أكل، جواز الصلاة و طهارت - متفرع است بر اینکه «کون الحيوان مذکي»؟ یا متفرع است بر مقابلات اینها یعنی اینکه «کون الحيوان غیر مذکي» به نحو «سالبه معدولة المحمول» که هر دو سلب از محل اصلی خودش عدول می‌کند و در محمول قرار می‌گیرد.

یعنی اگر گفتیم «کون الحيوان غیر مذکي»، که می‌شود «سالبه معدولة المحمول»، این موضوع برای حرمت می‌شود یعنی موضوع می‌شود برای عدم جواز الصلاة و موضوع می‌شود برای نجاست. بین کلام شیخ و صاحب مصباح الفقيه و کلام امام خمینی (ره) فرق وجود دارد؛ امام به نحو «سالبه محصله» می‌گویند، یعنی اصلاً این حیوان به نحو «سالبه ی محصله» غیر مذکی است و تذکيه نشده، ولی آنها می‌گویند نه، به نحو «سالبه‌ی معدولة المحمول» که بگوئیم حیوان هست و عنوان غیر مذکی را دارد به نحو «سالبه‌ی معدولة المحمول» که باید این را توضیح دهیم و این بحث نتیجه عملی هم دارد. عرض کردم مراجعه کنید به بحث «اصالة عدم التذکيه» که مباحث مختلفی هست.

آیا با جریان «استصحاب عدم التذکيه» همه‌ی آثار سه گانه (حرمت اكل، نجاست و عدم جواز الصلاة) بار می‌شود یا اینکه فرق وجود دارد؟

حالا ما روی این مبانی داریم جلو می‌آئیم، روی مبنای مشهور که می‌گویند: تذکيه برای این احکام موضوع است، نه سلب تحصیلی امام خمینی را ما مطرح می‌کنیم و نه آن معدولة المحمولی که مرحوم شیخ و صاحب کتاب مصباح الفقيه آمدند مطرح کردند؛ آنها را اصلاً مطرح نمی‌کنیم، بلکه می‌گوئیم تذکيه موضوع و سبب برای احکام ثلاثه است و نفی آن اگر نبود این احکام ثلاثه نیست.

حالا که «استصحاب عدم التذکيه» را جاری کردیم و جریانش را قبول کردیم و نگفتیم محکوم به عمومات است؛ آیا با «استصحاب عدم التذکيه» همه‌ی این احکام - یعنی حرمت الأكل، عدم جواز الصلاة و نجاست - بار است؟ یا اینکه فرق وجود

بررسی نظرات: 1. با «استصحاب عدم التذکبة» همه‌ی احکام بار می‌شود 2. با «استصحاب عدم التذکبة» حرمت الاکل و عدم جواز الصلاة چون امر عدمی اند بار می‌شوند اما نجاست چون امر وجودی است بار نمی‌شود - اینجا برخی گفته‌اند که: بله؛ با «استصحاب عدم التذکبة» همه‌ی این احکام مقابل «تذکبة» بار می‌شود. - برخی قائلند به اینکه نه؛ ما وقتی می‌رویم در روایات و ادله بررسی می‌کنیم متوجه می‌شویم که: موضوع برای حرمت الأکل و عدم جواز الصلاة یک امر عدمی است، موضوع «عدم التذکبة» است، از روایات می‌فهمیم که اگر یک حیوانی «تذکبة» نشده است، اکل آن حرام است، نماز در پوستش صحیح نیست، اما موضوع برای نجاست «عدم التذکبة» نیست، بلکه یک عنوان وجودی است به عنوان میتة؛ یعنی اگر این حیوان میتة باشد نجس است و با «استصحاب عدم التذکبة» ما نمی‌توانیم اثبات کنیم که این حیوان میتة است، اگر بخواهیم با «استصحاب عدم التذکبة» بگوئیم این حیوان میتة است «اصل مثبت» می‌شود.

پس نظر دوم این است که: می‌گوید موضوع برای حرمت الأکل و عدم جواز ثلاث عبارتست از همان «عدم التذکبة» است و با «استصحاب عدم التذکبة» می‌گوئیم اکل این حیوان حرام است و نماز خواندن در پوستش هم جایز نیست. اما چون موضوع نجاست موضوع میتة است و ما اینجا میتة بودن این حیوان را اثبات نکردیم، لذا می‌توانیم بگوئیم حیوان طاهر است و روی همین مبناست الآن که شما فتاوی‌ای کثیری از معاصرین را هم ملاحظه می‌کنید، اینها می‌گویند در این پوست‌هایی که از کشورهای خارجی آورده می‌شوند در اینها نمی‌شود نماز خواند اما پاک اند و یا کفش‌هایی که شما از کشورهای خارجی وارد می‌کنید یا هدیه می‌گیرید از اروپا، آمریکا و از کشورهای کفار، کفش چرمی برای شما می‌آورد، این محکوم به طهارت است، اگر پای شما عرق کرد با یک جوراب تر وارد منزل شدید نجس نیست و نجس نیز نمی‌کند.

آنهایی که قول اول را قائلند می‌گویند با «استصحاب عدم التذکبة» همه‌ی این احکام بار است، حرمت الأکل می‌آید عدم جواز صلاة می‌آید، نجاست هم می‌آید. اما این تفصیل روی این مبنایی است که عرض کردیم می‌گویند حرمت الأکل و عدم جواز صلاة موضوع «عدم التذکبة» است که با «استصحاب عدم التذکبة» درست می‌شود اما موضوع نجاست، میتة است. آیا عدم تذکبة همان میتة است؟ حالا این سؤال را اول جواب بدهیم؛ کسی بگوید «عدم التذکبة» همان میتة است، «عدم التذکبة» عرفاً ملازمه دارد با میتة بودن یا خیر؟ جواب: اصل عملیه اثبات نمی‌کند که این حیوان میتة است چون میتة بودن یک عنوان وجودی ولی مستصحب یک امر عدمی است؛ زهاق روح با علم به عدم وجود شرائط معتبره، مساوی با میتة بودن و زهاق روح با شک در وجود شرائط معتبره مساوی است با استصحاب عدم التذکبة جواب این است که ما هستیم و اصول عملیه‌ای که داریم جاری می‌کنیم. در اصل عملی می‌گوئیم این اصل عملی آیا اثبات می‌کند این حیوان میتة است یا نه؟

می‌گوئیم اثبات نمی‌کند یعنی میتة بودن یک عنوان وجودی است ولی مستصحب شما یک امر عدمی است، می‌گوئید این حیوان «تذکبة» نشد کما اینکه حالا در زمانی که حیوان هنوز زنده است، می‌گوئید این حیوان «تذکبة» نشده اما میتة هم نیست. حالا بعد از اینکه بگوئیم زهاق روح شده اما نه با شرائط معتبره، آنجایی که بدانیم شرائط معتبره نبوده مسلماً می‌گوئیم میتة است و آنجایی که زهاق روح شده نمی‌دانیم حالا بسم الله گفتند یا نه؟ رو به قبله بوده یا نبوده؟ و شک داریم، می‌گوئیم برای ما «تذکبة» محرز نیست، استصحاب می‌کنیم «عدم التذکبة» را.

اما اینکه آیا اثبات کند که این هم میتة است یا نه پاسخ این است که اثبات نمی‌کند. یعنی «عدم التذکبة» نمی‌گوید حتماً این بدون بسم الله بوده، حتماً این رو به قبله نبوده، اینها را نمی‌تواند اثبات کند و ما هستیم و این اصول عملیه، یک مثالی را در اینجا بزنیم برای اینکه مطلب روشن‌تر بشود، اگر یک مایعی مردّد باشد بین الماء و البول، نمی‌دانیم آب است یا بول است، حالا اگر کسی آمد با این مایع وضو گرفت؛ حال می‌گوئیم در اینجا شک می‌کنیم که دست و صورتش نجس شد، «اصالة الطهارة» را جاری می‌کنیم، «اصالة الطهارة» می‌گوید نجس نشد، حال آیا با این وضو می‌تواند نماز بخواند؟ پاسخ این است که خیر؛ چون در وضو باید احراز کند که با آب طاهر وضو می‌گیرد، زیرا با «اصالة الطهارة» نمی‌توانیم اثبات کنیم «هذا الماء طاهر»، می‌گوئیم

حالا این ماء به صورت و دست ما خورد آیا نجس کرد یا نه؟ در این صورت «اصالة الطهارة» جاری می‌شود اما اثبات نمی‌کند: «هذا المایع طاهرٌ و يجوز الوضوء منه» ، لذا با این آب مردد اگر وضو گرفتید دست و صورت‌تان پاک است اما این وضو کافی برای نماز نیست، این از خصوصیات اجرای اصول عملیه است که هر اصل عملی را ما باید به مقتضای خودش نگاه کنیم. «اصالة عدم التذکية» می‌گوید این حیوان «تذکية» نشده، و «تذکية» نشدن اثبات نمی‌کند که حتماً میته هم باشد.

محقق نراقی(ره): در اینجا دو اصل «اصالة عدم التذکية» و «اصالة عدم المیته» با هم تعارض می‌کنند و باید به «اصالة الطهارة» مراجعه کرد

ما در اینجا که شک داریم وقتی «اصالة عدم التذکية» را جاری کردیم می‌خواهیم ببینیم چه آثاری بر آن بار است؟ در اینجا مرحوم محقق نراقی(ره) می‌گوید: ما دو تا اصل در اینجا داریم، یک «اصالة عدم التذکية» داریم و یک «اصالة عدم المیته» داریم و این دو اصل با هم تعارض می‌کنند، و زمانی که «تعارضاً تساقطاً» می‌رویم سراغ «اصالة الطهارة» .

مناقشه بر ادعای محقق نراقی(ره): تعارضی بین این دو اصل نیست و با جریان این دو هیچ مخالفت قطعیه‌ی عملیه لازم نمی‌آید و بر هر کدام هم آثاری مترتب است

جواب این است که نه! چرا با هم تعارض کنند؟ اینجا ما «اصالة عدم التذکية» را می‌آوریم و با «اصالة عدم التذکية» نمی‌خواهیم اثبات کنیم که این میته است، بلکه اگر می‌گفتیم با «اصالة عدم التذکية» یعنی این میته است آن وقت با «اصالة عدم المیته» تعارض می‌کرد، ولی می‌گوئیم «اصالة عدم التذکية» جاری است و «اصالة عدم المیته» هم جاری است، هیچ مخالفت قطعیه‌ی عملیه لازم نمی‌آید، برای هر کدام هم آثاری مترتب می‌شود. بر «اصالة عدم التذکية» حرمت الأکل مترتب است و بر «اصالة عدم المیته» هم طهارت مترتب است.

آیا موضوع حرمت الاكل و عدم جواز الصلاة امر عدمی(عدم التذکية) است و موضوع نجاست یک امر وجودی است یا خیر؟

«نکته»: لکن اینجا باز یک نکته‌ی دیگری وجود دارد و آن اینکه ما برویم در روایات و ادله که جای این بحث اینجا نیست بلکه فقه است، ببینیم آیا این مطلب درست است یا نه؟ آیا حرمت الأكل و عدم جواز الصلاة موضوعش یک امر عدمی است به نام «عدم تذکية»؟ اما موضوع برای نجاست یک امر وجودی به نام میته است؟ آیا این چنین است؟ یا اینکه نه! هم در حرمت الأكل و عدم جواز الصلاة موضوع وجودی و عدمی داریم و هم در طهارت و نجاست موضوع وجودی و عدمی داریم، این هم یکی از مباحثی است که جایش در فقه است که کدامیک از اینها؟ آنچه که الآن ما داریم می‌گوئیم این است که ما این را بپذیریم که نجاست در روایات روی میته بار شده است اما حرمت الأكل و عدم جواز الصلاة روی «عدم تذکية» آمده. و معنای میته این است که: «زهاق الروح لا بالكيفية المعتمدة» ما الآن با «عدم تذکية» نمی‌توانیم بگوئیم حتماً «لا بالكيفية المعتمدة»، اعم است،

شما می‌گوئید نمی‌دانیم که آن کیفیت هست یا نیست؟ «عدم تذکية» یعنی من نمی‌دانم این حیوانی که زهاق روح شد به کیفیت معتبره بوده یا نه؟ وقتی می‌گوئیم استصحاب می‌کنیم «عدم تذکية» را، یعنی برای ما محرز نیست که آن کیفیت معتبره بوده، اما آن طرفش اثبات نمی‌شود که آن کیفیت غیر معتبره بوده. بین اینکه بگوئیم «لا بالكيفية المعتمدة» یا بگوئیم آن کیفیت معتبره، پس

میته یعنی کیفیت غیر معتبره. یعنی شما این زهاق روح کنید «بکیفیه غیر شرعیّه». بنابراین شما با «استصحاب عدم تذکیه» نمی‌توانید این را استصحاب کنید، «استصحاب عدم تذکیه» می‌گوید آن طرف شیء به کیفیت معتبره است که نبوده، یعنی آن نیست، اما به «کیفیه غیر شرعی» هم بوده این را اثبات می‌کند. تا اینجا یک تکمیل مختصری هم دارد، مخصوصا راجع به سوق مسلمین نکته‌ای که مورد ابتلاء آقایان هم هست این تنبیهی هم دارد که آن را فردا بیان می‌کنیم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ.